

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

ادامه تبیین دیدگاه مرحوم امام خمینی

بحث به اینجا رسید که در این روایت ابوالبختري بين اين عبارات حتماً بايد يك ارتباطي در کار باشد «عمدهما خطؤُ تحمله العاقلة و قد رفع عنهما القلم» ما نمی‌توانیم بگوئیم بین رفع عنهما القلم و بین عمدهما خطؤُ هیچ ارتباطی وجود ندارد و به تعبیر مرحوم آقای خوئی بگوئیم این کالحجر في جنب الإنسان است یا بگوئیم دو حکم است برای يك موضوع واحد که امام فرمودند. يك ظهور عرفي روشني وجود دارد که این «رفع عنهما القلم» يك ارتباطي با عمدهما خطؤُ دارد و با ماقبل ارتباط دارد. اینجا امام (رضوان الله عليه) می‌فرمایند حالا اگر کسی دنبال ارتباط باشد، ما ارتباط را اینطوری درست می‌کنیم و می‌گوئیم مولا فرموده عمدهما خطؤُ و بعد دو تفسیر برای عمدهما خطؤُ مولا بیان فرموده، یا بگوئیم دو اثر را برای این عمدهما خطؤُ مولا بار کرده، يك اثر در باب جنایات است، یعنی حالا که عمدهما خطؤُ، پس تحملها العاقلة در باب جنایات، اگر صبي یا مجنون يك جنایت عمدي انجام داد، ديه‌ی این جنایت بر عهده‌ی عاقله است. اثر دوم اینکه و قد رفع عنهما القلم در غیر جنایات، یعنی این تحملها العاقلة بشود اثر اول ولو اینکه امام تعبیر به اثر نفرمودند، تعبیر به تفسیر کردند.

اما مرادشان همین اثر است، تحملها العاقلة اثر اول، رفع عنهما القلم اثر دوم. آن وقت نتیجه این می‌شود که طبق این بیان شریف امام این عمدهما خطؤُ هم در باب جنایات است و هم در باب غیر جنایات است، در جنایات تحملها العاقلة و در غیر جنایات رفع عنهما القلم. این را در همان جلد دوم از کتاب البیع‌شان صفحه 37 بیان فرمودند. می‌فرمایند تفسیر اول و اثر اول، چون خود عمدهما خطؤُ این عنوان تنزیل را مسلم دارد، یعنی مولا وقتی می‌گوید عمدهما خطؤُ، عمد را نازل منزله‌ی خطأ کرده، آن وقت این تنزیل را فرمودند در دو مورد است، یکی آنجایی که خود خطا موضوع برای حکمی باشد، خطا خودش موضوع برای حکمی باشد کما اینکه در باب جنایات است که در باب جنایات خطا موضوع برای حکم نیست، دو: آنجایی که اصلاً خطا کالعدم است یعنی هیچ اثری برایش بار نیست، مثل اینکه شما اگر يك عقد خطئي می‌خوانید، يك لفظ خطئي به کار می‌برید، هیچ اثری بر آن بار نیست و ملغاست، این هم تنزیل دوم است. یعنی عمدهما خطؤُ اصل تنزیل را بیان می‌کند، تحملها العاقلة می‌گوید تنزیل در آن مواردی که برای خطا حکمی هست که این منحصر باب جنایات است، تنها جایی که در خطا حکمی وجود دارد و خطا موضوع برای حکم واقع شده در باب جنایات است که اگر قتل خطئي انجام شود ديه بر عاقله است.

تنزیل دوم این است که بگوئیم عمد اوکلا عمد است و اثر ندارد، اثر به هیچ وجهی ندارد، این و قد رفع عنهما القلم دلالت بر این مطلب دارد که هیچ اثری بر آن مترتب نمی‌شود، این بیانی است که خود امام (رضوان الله عليه) به عنوان ارتباط ذکر می‌کنند و می‌فرمایند اگر کسی دنبال ارتباط است، ارتباط غیر از اینکه ما می‌گوئیم وجود ندارد. طبق این بیان امام دیگر علیّت و معلولیّت به يك معنا در کار نیست، شارع عمد را نازل منزله‌ی خطا کرده در دو مورد، یکی آنجایی که خطا خودش موضوع برای حکمی است، دوم آنجایی که خطا بلا اثر است مطلقاً، دیگر علیّت و معلولیّت در کار نیست.

اینجا قبل از اینکه بقیه کلام را دنبال کنیم، این فرمایش را ببینیم آیا ظهور این روایت در این معنایی که امام فرمودند هست یا نه؟ اگر ما روایت را سه قسمت قرار بدهیم مجال برای فرمایش امام هست، قسمت اول اینکه عمدهما خطو، دوم تحملها العاقله، سوم و قد رفع عنهما القلم. آن وقت بگوئیم این اولی اصل تنزیل است، دومی و سومی کیفیت تنزیل را بیان کرده. در حالی که به نظر ما روایت دو قسمت است؛ قسمت اول این است که عمدهما خطو تحملها العاقله، یعنی تحملها العاقله از دنباله‌ی عمدهما خطو است، نه اینکه یک چیزی جدای از آن باشد، عمدهما خطو تحملها العاقله، یعنی عمدهما خطو تمام نشده، عمدهما خطو تحملها العاقله، بعد می‌فرماید «وقد رفع عنهما القلم» یعنی در حقیقت ما باشیم و ظاهر روایت، اگر بخواهیم یک ارتباطی درست کنیم باید بین «وقد رفع عنهما القلم» و مجموع آن دو تا یک ارتباطی درست کنیم و امام این کار را فرمودند بلکه فرمودند اول مولا فرموده عمدهما خطو عمد را نازل منزله‌ی خطا کردند، بعد دو اثر را برای تنزیل ذکر کردند؛ یک اثر در آنجایی که خطا خودش موضوع برای حکمی است، اثر دوم در آنجایی که خطا لغو و بلا اثر است.

در حالی که روایت این است «عمدهما خطو تحملها العاقله» تحملها العاقله جزء عمدهما خطو است، قرینه‌اش این است که در بعضی روایات دیگر به عنوان ذیلش ذکر شده است.

پس هر کسی که مدعی ارتباط در این روایت است که ما هم می‌گوئیم حتماً بین اینها ارتباط وجود دارد بین رفع عنهما القلم و مجموع آن عبارت باید ارتباط باشد، این را باید ارتباطش را درست کنیم.

اشکال دوم به دیدگاه مرحوم شیخ انصاری

مرحوم شیخ «رفع عنهما القلم» را علت برای تحملها العاقله قرار داد، یک اشکالی اینجا خیلی از محشّین دارند که بین علت و معلول باید سنخیت و ارتباط باشد، بگوئیم چون قلم تکلیف از صبی برداشته شد پس دیه را باید عاقله بدهد، پس چه ارتباطی با ماقبل پیدا می‌کند؟ صبی جنایتی کرده دیه را بیت المال بدهد چرا عاقله بدهد؟ چه علیتی دارد که اگر قلم از صبی برداشته شد پس باید دیه را عاقله بدهد، هیچ علیتی نیست و به قول امام اصلاً علیّت معقول نیست اما چون شیخ این حرف را فرموده، امام می‌فرماید ببینیم آیا می‌توانیم برای کلام شیخ توجیهی در اینجا درست کنیم؟ توجیهی که ذکر می‌کنند این است که می‌فرمایند یک ملازمه‌ی شرعی بین سلب حکم الجنایة من الصبی و بین ثبوت ید عاقله وجود دارد، اگر صبی و صغیر آمد یک جنایت عمده انجام داد، شرعاً بین سلب این حکم جنایت عمده که حکمش این است که صبی را قصاص کنند، بین سلب این حکم و ثبوت حکم بر عاقله یک ملازمه‌ی شرعی وجود دارد، می‌گوئیم این ملازمه شرعی را از کجا آوردید؟ می‌فرمایند ما یک قانونی در شرع داریم «لا یبطل دم امرئ مسلم» یک قانون بسیار خوبی است که واقعاً اسلام اینقدر اهمیت می‌دهد. مثلاً اگر کسی در اثر ازدحام جمعیت کشته شد اسلام می‌گوید دیه‌اش بر بیت المال است و باید داده شود. فکر می‌کنم چنین قانونی در قوانین کشورهای دیگر نیست، حتی اینها که ادعای حقوق بشر دارند و برای بشر حقوق جعل کردند را سؤال کنید اگر یک انسانی در یک جمعیتی بر اثر ازدحام کشته شد چه کسی باید حق این را بدهد؟! ظاهراً آنها نمی‌گویند دولت باید بدهد، این از مختصات اسلام است، البته من تتبع ندارم و روی ذهنم این را می‌گویم، این از مختصات اسلام است که می‌فرماید لا یبطل دم امرئ مسلم.

امام می‌فرمایند روی این قاعده که «لا یبطل دم امرئ مسلم» جایی که صبی یک کسی را کشته باید دیه‌اش را عاقله بپردازد، به خاطر این ملازمه‌ی شرعی ما اینطور بگوئیم، امام این کلام شیخ اعظم انصاری را توجیه می‌کنند و می‌فرمایند اینکه رفع عنهما القلم را شیخ علت قرار داده برای ثبوت دیه بر عاقله، به خاطر وجود این ملازمه‌ی شرعی است، آن وقت می‌فرمایند رفع قلم می‌آید یک حکمی را از صبی سلب می‌کند بعد که سلب کرد ملازمه به میدان می‌آید، پس اگر رفع عنهما القلم نباشد جایی برای ملازمه‌ی شرعی وجود ندارد، پس بیان ارتباط این شد که خارجاً ما می‌دانیم یک ملازمه شرعی بین سلب حکم عمده از صبی و

ثبوت ديه بر عاقله وجود دارد، اما اين سلب را رفع القلم انجام مي‌دهد، يا تا رفع القلم اين حكم را از صبي سلب نكند براي اين ملازمه مجالي وجود ندارد، پس رفع القلم مي‌شود علّت براي اين ملازمه، در سلسله علل اين ملازمه قرار مي‌گيرد.

امام (رضوان الله عليه) براي توجيه‌شان شاهدي هم از عبارت شيخ مي‌آورند؛ شيخ مي‌فرمايد ولا يخفي، چون توجيه كلام شيخ بود و اين هم شاهدش است، و لا يخفي أنّ ارتباطها بالكلام علي وجه العليّة بالمعلوليّة للحكم المذكور في الرواية أعني عدم مؤاخذه الصبي بر مجنون بمقتضي جنابة العمد و هو القصاص، و لا بمقتضي شبه العمد و هو الدية في مالهما، امام مي‌فرمايند شيخ انصاري دو مطلب دارد؛ فرموده رفع عنهما القلم علّت است براي ثبوت حكم ديه بر عاقله. در اين عبارتي كه الآن خوانديم شيخ تصريح کرده به اينكه علّت است براي عدم مؤاخذه، علت است بر اينكه حكم قتل عمدي يا شبه عمدي بر صبي نيست! صبي را به آن حكم قتل عمدي كه قصاص است يا شبه عمد كه در قانون خودش باشد مؤاخذه نمي‌كند. آيا بين اين دو تا تهافت است؟ بگوئيم جناب شيخ شما آنجا آمديد رفع عنهما القلم را علّت براي ثبوت ديه بر عاقله قرار داديد و اينجا آمديد رفع عنهما القلم را علّت قرار داديد براي سلب حكم عمدي و غير عمدي از صبي، امام مي‌فرمايند نه! تهافت بين اين دو عبارت شيخ وجود ندارد بلكه مويد همين توجيه ماست كه رفع عنهما القلم اوّل علّت براي آن سلب است، علّت سلب يعني علّت عدم مؤاخذه به آن حكم قصاص يا شبه عمد و بعد كه آن حكم آمد بين سلب و ثبوت بر عاقله ملازمه است.

اين توجيه امام با اينكه مويد هم از عبارت مرحوم شيخ آوردند اما انصافش اين است كه بالأخره همين اشكالي هم كه اشاره شد، ما از كجا بگوئيم بين سلب حكم عمدي و ثبوت بر عاقله ملازمه است؟ شايد بيت المال بايد بدهد! يا بگوئيم خودش بعداً بالغ شد بپردازد، بين اينها چرا ملازمه وجود داشته باشد، اين توجيه هم توجيه همراه با تكلف است.

چند مطلب ديگر در همين روايت وجود دارد؛ كلامي است كه مرحوم نائيني در منية الطالب جلد 1 بيان فرموده، كلامي هم مرحوم محقق اصفهاني دارد ان شاء الله فردا بحث اين روايت را تمام مي‌كنيم كه بالأخره مدلول اين روايت چيست؟

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين